

جامعه شناسی ورزشی

نوشته ژرژ مانیان

Georges Magnane

جاذبه ورزش در میان قشرهای مزدبگیر (کارگر و کارمند) شدیدتر است و تأثیر آن عمیق تر .

با حسن نیت ترین روشنفکران جز نیم نگاهی از سر بزرگواری یا از روی کلافگی به ورزش که در نظرشان جز کارهای بیهوده و بی معنا نیست ، نمی افکنند. مدعی نیستم که اینها کاملاً در اشتباهند؛ مفاهیم حقیقی ورزش را باید کشف و شاید هم خلق کرد . اما اگر تنها کسانی که قادرند به مفاهیم برسند در انتظار آنها بمانند درین بست قرار خواهیم گرفت . . .

گناه از دوسوست : نمایندگان جهان ورزشی، بی اعتنائی دنیای روشنفکران را با گستاخی و کینه پاسخ می گویند ولی به طور اخص خودداری روشنفکر قرن بیستم از بذل توجه به یک امر

پیش از هر چیز می کوشم ثابت کنم که ورزش پدیده‌ای است اجتماعی که در زندگی روزمره انسان قرن بیستم تأثیری عمیق دارد .

ورزش وجود خود را نه تنها به کسانی که دست اندر کار یا سازمان دهنده و یا به ادعای خودشان راهنمای آنند ، بلکه به آنهایی نیز تحمل کرده است که کارشان در افتادن با آن است .

نقش افراد نامبرده ، به رغم خودشان ، اهمیتی اساسی دارد : اگر ورزش که فعالیت خاص دوران جوانی است با مقاومت‌های طبقه روبرو نمی شد ، در نظر نوجوانان که برای شناخت موضع‌های حریف و رفیق بی تابند ، جاذبه‌ای نداشت .

به دلایل گوناگون ، که بررسی خواهد شد ،

تمدنی کاملاً بدیهی، یعنی ورزش، نامعقول به نظر می‌رسد.

میان افرادی که به ورزش مشغولند و کسانی که از آن سخن می‌گویند نوعی تمایز نژادی برقرار شده است که شبیه دیوار عدم اعتمادی است که در خانواده‌های «اخلاقی» میان بزرگترها و بچه‌ها به‌طور ضمنی به وجود می‌آید.

ورزش به سوی ایجاد یک فرهنگ جدید پیش می‌رود، نه در جهت حل شدن در فرهنگی که درهایش به روی آن بسته است، و از این رو، می‌توان آن را چون یکی از مطالعات غریزه محسوب داشت.

در این چشم‌انداز، می‌شود از طریق مطالعه «رفتارها»ی ورزشکار به یک تحلیل روانی‌جوانان کنونی دست زد...

رابرت لیند Robert Lind در فصل هفتم کتابش، Knowledge for a hat، بیست تضاد اساسی را نام می‌برد که قادر است از نظر روانی دست و پا را هر شهروند آمریکائی را ببندد که روح قوانین اخلاقی کشورش را در معرض سؤال قرار می‌دهد...

به عنوان مثال، به دومین تضاد این فهرست معروف نگاه کنیم: «فردگرایی، تنازع بقاء»، قانون طبیعت است، اما هیچ انسانی نباید تنها به خاطر خودش زندگی کند. «مسأله‌ای که مطرح می‌شود این است: آشتی میان غریزه بقاء و نیاز به برادری در بیشتر شرح حال‌های جنگی به چشم می‌خورد. اما جنگ موقعیتی است که به سرباز تحمیل شده است. ورزش دسته جمعی، برعکس،

آزادانه از طرف بازیکن انتخاب می‌شود، و او امکان می‌یابد که از طرفی، با «رقیب» بجنگد و از تمام وسائل ممنوع در زندگی اجتماعی، یعنی خشونت و گاه وحشیگری، استراتژی و گاه نیرنگ، تهدید و در نهایت اعمال تحقیرآمیز، استفاده کند و از طرف دیگر، این اندیشه که مبارزه او خودخواهانه نیست بلکه برای کسان خودش و برای باشگاهش است که خشونت را تا آخرین حد مجاز در قواعد بازی پیش می‌راند، او را در نظر خودش توجیه می‌کند.

در صورت تجاوز از این حدود، دیگر سروکار ما با یک ورزشکار نیست؛ بلکه با یک یاغی روبرویم که باید به مجازات برسد: فرهنگ شکست خورده است، و ورزشکار، تبهکار شده است...

راگبی انگلیسی‌ها و فوتبال مخصوص آمریکائی‌ها بازتاب درگیری شدیدی است که در روحیه انگلوساکسن‌ها میان یک نیاز شدید به فعالیت جسمی و یک غریزه اجتماعی به همان میزان قوی، وجود دارد.

نیاز به اثبات شخصیت از راه رقابت هنوز عنصر اصلی فرهنگ غربی است. اصل تجارت آزاد هم پشتوانه رسمی آن، و تبلیغات مؤثرترین وسیله عمل کردن آن است.

بنابراین اجتناب‌ناپذیر است که جوانان، خاصه آن بخش از جوانان که برایشان سنگ اصلی بنای دموکراتیک موجود یعنی «برابری امکان‌ها» جز اتراعی مهجور نیست، به دنبال میانبرهائی بگردند.

زمانی که عدم تعادل میان هدف و وسائل

بسیار است ، خشونت چون تنها چاره به نظر می‌رسد . در میان فیلم‌های بسیاری که به مشت‌زن‌ها اختصاص داده شده است ، یکی از آنها به نام « جای زخم کینه » ، ضمن این که زندگی واقعی را کی گراتسیانو قهرمان جهان را نشان می‌دهد ، در برابر ما شرح می‌دهد که ایدئولوژی آمریکائی چگونه خشونت وحشیانه یک تبهکار را به خشونت معقول ، هدایت شده و منطبق با قرار و قاعده ورزش جنگی تبدیل می‌کند .

این موضوع ، به صورت فرضیه ، به میزان استفاده از انرژی سیلاب‌های کوهستان ، عتلائی و منطقی است و در جریان فیلم به همان سادگی . . . تحولی چنین کامل به یاد آورنده دگرذیسی- های اساطیری است . . . اما برای باوراندن به تماشاچی که عادت دارد مدام در سینما با نجات معجزه‌آسای ارواح روبرو شود، قدرت انکارناپذیری دارد . . .

از ورزش ، به عنوان یک بازی که به طور ذاتی در پی رقابت است ، چنین استنباط شده که راه مشروع واکش نشان دادن نسبت به جاذبه خشونت را به دست می‌دهد .

در آداب و اخلاق کنونی ، رفتار جنسی نیز به شکلی واگیردار روحیه رقابت ورزشی را مظاهر می‌سازد . « کینسی » در اولین گزارشش که او را به افتخار رسمی رساند ، به کرات اصطلاح « یل جنسی » را بکار می‌برد و « ریزمان » اعلام می‌دارد که برای بسیاری از جوانان ، رابطه جنسی « با اینکه آن‌را مانند قرص‌های ویتامین مصرف می‌کنند، هنوز زمینه‌ای برای رقابت و قلمروئی برای جستجو

باقی مانده است .»

گویاتر از این ، به علت نوعی ساده لوحی یا دست کم فقدان کامل نیت آموزشی فیلم‌هایی هستند که جوانان را در زندگی روزمره‌شان نشان می‌دهد . مثل صحنه‌ای از « پیتون پلیس » که در آن پسر جوانی که به اصرار دخترک او را می‌بوسد از او می‌پرسد « به خوبی رادنی نبود ، نه ؟ » و . . . دختر جوان تنها به این منظور که ریفش را وادار به تمرین و « بهبود بخشیدن به کارش » کند به او می‌گوید :

« نه . »

اروپائیان مدت‌ها این برداشت ورزشی از جنسیت را به سخره گرفتند . اما انتشار دوگزارش کینسی در مطبوعات فرانسوی و بیشتر از آن در مطبوعات انگلیسی با زهرخندی تنفرآلودی روبرو شد که در آن از طرز به هیچوجه خبری نبود .

این کزخویی ، ترجمان گرفتاری تمدن نامطمئنی است که از طرفی این گفته تاؤئیسیم را تکرار می‌کند که : « انسان حقیقی کسی است که همانند ندارد » و از طرف دیگر ، از طریق قوی‌ترین وسائل تبلیغاتی امروزی می‌کوشد که یک طرز تفکر باسمه‌ای را که در آن تظاهرات اضطراب شخصی با نام‌های مجازی عقده ، بیماری عصبی یا رفتار ضد اجتماعی خوانده می‌شوند ، تحمیل کند .

این ناراحتی و دو پهلوئی را جامعه‌شناس فرانسوی ، « روزه باستید » خلاصه و چنین تعریف می‌کند : « تمدن ما بر اساس رقابت اقتصادی بنا شده است ، اما رقابت تنها بر روابط گروه‌های حرفه‌ای مسلط شده است ، بلکه تا قلب روابط دوستانه ، خانوادگی و جنسی هم پیش رفته است و چشم و

همچشمی، بدگمانی و حسادت را هم با خود به‌دنبال کشیده است. اما درعین حال، جامعه ما براساس آرمان مسیحی برادری و عشق و زندگی می‌کند. کنش ورزش خشونت‌آمیز را چون نشانه‌ای از این درگیری عمیق نگاه کردیم. خواهیم دید آیا انضباط ورزشی می‌تواند راه‌حلی باشد، یا یک چاره موقت یا تنها یک مسکن؟

ورزش: فعالیت تفریحی

«تفریح» در زبان‌های مختلف معادل‌های یکسان ندارد. درفرانسه مفهوم آن «فعالیت مجاز» است، درایتالیائی و آلمانی. «زمان آزاد» و در انگلیسی «وقت مصون مانده». . . بنابراین نمی‌توان مانند بسیاری از جامعه‌شناسان آمریکائی مفاهیم تفریح و آزادی را چنان به یکدیگر نزدیک کرد که به جای هم گرفته شوند. درواقع آنچه مطرح است آزادی مجازی است که به دقت در زمان محدود شده و به تمامی یک سازمان اجتماعی و به‌طور اخص به شرایط کار انسانی وابسته است. در مجمع بین‌المللی جامعه‌شناسان که درژوئن ۱۹۵۷ در آنسی Annecy تشکیل شد نمایندگان فرانسه راه بسیار ساده‌ای برای حل مشکل تعریف این مفهوم پیشنهاد کردند: توافق بر سربیک «تعریف تجربی در سطح اظهارات و نه مفاهیم» به عنوان نتیجه یک سلسله پرسش از بیش از هشتصد نفر (۱۰٪ کارمند و ۹۰٪ کارگر).

این تعریف، به طور موقت، به عنوان یک ابزار کار از طرف همه شرکت کنندگان در کنگره پذیرفته شد: «تفریح، مجموعه کارهایی است که فرد، پس از آزاد شدن از تمامی مسئولیت‌های حرفه‌ای خانوادگی و غیره، به میل خود، خواه به منظور رفع خستگی، خواه برای سرگرمی، خواه به‌خاطر گسترش بخشیدن به اطلاعات و یا فرهنگ خود به آن‌ها دست می‌زند». . . ما این تعریف را به عنوان ابزار کار می‌پذیریم. اما در نظر داریم که در این آمار گیری، (که از طرف دومازدیه صورت گرفت) در مورد ورزش بهتر است از نو با نمونه‌های اجتماعی اندکی متفاوت بررسی شود که در آنها عنصری با امتیازهای طبقاتی بالا، مانند کادرهای بالا و صاحبان مشاغل آزاد، بیشتر گنجانیده شده باشند. مامعتقدیم که تمامی اهمیت ورزش به عنوان یک پدیده اجتماعی در توده‌ای بودن آن و تأثیری است که بر طبقه زحمتکش دارد؛ اما باید به دو واقعیت که از آن تفریحی با قوانین خاص خودش می‌سازد توجه داشت:

۱ - اکثر رهبران از میان طبقات مرفه برمی‌خیزند.

۲ - توده‌ای‌ترین ورزش‌ها: فوتبال، دوچرخه‌سواری، مشت‌زنی و کشتی زیرنفوذ و سوسه دائمی یا لاقل سراب حرفه‌ای شدن قرار دارند. در این وسیله کاری که دومازدیه و گروهش ساخته‌اند نقطه ضعف در مورد ورزش، در تعریف تمهدهاست.

فعالیت ورزشی، در صورت موققتیت، به سرعت و تا سرعت جنون پرتوقع و گرفتار کننده

می شود. و از همین لحظه، عنصر تمهد برای عده‌ای چون يك تهدید دائمی و برای عده‌ای دیگر چون جاذبه‌ای دل‌انگیز متظاهر می‌گردد. ترسیم مرز میان يك غیر حرفه‌ای عالی و يك حرفه‌ای متوسط اغلب کار دشواری است.

از تحقیقی در باشگاه جودوی خود من چنین برآمد که ۷۵٪ از کارگران روزی که کمربند سفید تازه کارگران را می‌بندند نه تنها چشم به کمربند سیاه «خبرگان» دوخته‌اند در آرزوی چنان پیروزی درخشانی هستند که بتوانند با حقوق مکفی «مدیر فنی» یکی از باشگاه‌های منطقه پاریس بشوند و از کارخانه نجات پیدا کنند. در مشت‌زنی درصد این نامزدهای «حرفه‌ی گری طلائی» به ۹۰٪ هم می‌رسد.

با وجود این، فعلاً می‌پذیریم که در میان تقریباً سه میلیون ورزشکار سرشماری شده اکثریت جوانان عاقل (به نظر من این دو صفت مغایر یکدیگر نیستند)، بنا بر تعریف دوام‌زویه، به‌عنوان «عملی سرگرم‌کننده یارقات دسته جمعی» به ورزش می‌پردازند و مسحور رؤیای افتخار و ثروت نمی‌شوند.

برای این گروه که از طرف عاشقان پرشور ورزش (کسانی که البته خود را تنها ورزشکاران حقیقی می‌دانند) به مسخره «ورزشکاران روزهای تعطیل» خوانده می‌شوند، بدیهی است که ورزش نیز تفریحی است مانند سایر تفریح‌ها.

اما . . . ورزشکار «ناخوشتن» کسی است که گمان می‌کند ورزش را چون وسیله‌ای پذیرفته است، و متوجه نیست که در واقع آن را هدف خود

قرار داده است.

درا ابتدا ورزشکار عاقل و از نظر فرهنگی آگاه را در نظر بگیریم. در میان نقش‌هایی که جامعه‌شناسان با حسن نیت برای تفریح قائل شده‌اند، ورزش به کدام مقوله تعلق دارد؟

۱ - رفع خستگی ، ۲ - سرگرمی
۳ - رشد .

لازم به تذکر است که استراحت به معنای واقعی در این طرح تحقیقی منظور نشده است و دوام‌زویه در پنجمین طرح «دسته‌بندی نقش‌های تفریح» می‌گوید که در قاموس او «رفع خستگی به معنای تجدید قوا آمده است». از این نظر شاید بتوان فعالیت‌های خفیف جسمی مانند ماهیگیری را که گاه ورزش نامیده می‌شوند در این راه گنجانید. مقوله سرگرمی، بنا بر تعریف‌های طرح، همیشه عبارت است از «اشتغال‌هایی که از نیاز به تفریح با جنبه هنری یا بدون آن سرچشمه می‌گیرند». می‌توان تمام ورزش‌هایی را که جاذبه رقابت در آنها هرگز بر ذوق به بازی غلبه نمی‌کند در این مقوله جای داد.

فعالیت‌های بدون چشمداشتی که در جهت «اثبات و رشد شخصیت» هستند نقش رشد را بر عهده دارند. در میان این دو نوع اشتغال به این نقش رسیدیم:

الف - اشتغال‌هایی که تحت تأثیر نیاز به تبادل آگاهی و گسترش يك فرهنگند .
ب - اشتغال‌هایی که زیر تأثیر نیاز به شرکت در کار گروه‌های خود انگیخته یا مشکل به منظور انجام يك عمل اجتماعی داوطلبانه‌اند .

پس اغلب ورزش در این مقوله جای می‌گیرد. . . اما نقش‌های تفریح ، طبق تعریف‌های دومازدیه و همکارانش گاه چنان باهم مخلوط می‌شوند که باید هر لحظه «عنصر مسلط» را در نظر گرفت .

ورزش در رابطه با کار

لزوم مشخص کردن مرز میان تفریح و اجبار ما را و می‌دارد تا ورزش‌هایی را که مانند مشت‌زنی یا کشتی آزاد دستمزدهائی هم دارند و از طریق آنها بعضی از کارگران اضافه درآمدی پیدا می‌کنند جزء «نیمه تفریح»ها بگذاریم .

این امر که انسان در میان فعالیت‌های خارج از حرفه‌اش نمی‌تواند از تفریح دائم اجبارهای جدید بگریزد ، به معنای ازمیان رفتن کامل آثار رفع خستگی ، سرگرمی و رشد نیست . به هر حال نقش آزاد کننده تفریح از میان نمی‌رود . این نقش تا زمانی که فعالیت تفریحی را بتوان با اراده متوقف یا معلق کرد و یا از سرگرفت ، همچنان محفوظ می‌ماند . این ، یکی از خصائل اصلی بازی است .

نیاز به بازی که در کودکی به وجود می‌آید ، وفاداری به روحیه کودکی را می‌سازد و سرچشمه حیات‌بخش و سرزنده هر لذت و تفریحی است . . . اما هر اندازه هم که مفهوم بازی را کس بدیهیم نمی‌توان ، به عنوان مثال ، فعالیت مشت‌زن

جامطلبی را بازی محسوب داشت که شصت دقیقه در روز به چنان ورزش بدنی شدیدی می‌پردازد که هر بار يك كيلو از وزنش کاسته می‌شود . خواه بازی ورزیده شده یا بازی کار ، ورزش مانند تمام فعالیت‌های تفریحی شدید و سرسختانه ، به سرعت به یکی از عناصر اصلی سازنده رفتار فرد در جامعه مبدل می‌شود ؛ درست مثل فعالیت شغلی او .

لازم است معین کنیم که روابط میان ورزش و مجموعه مسئولیت‌ها چگونه برقرار می‌شوند . خرج يك ورزش را باید برآورد کرد (حق عضویت ، لوازم و غیره) ؛ ساعات تمرین و ساعات کار را با هم سنجید ، ساعات اضافی را که گاهی از طرف کارفرما تحمیل می‌شود ، در نظر گرفت و نیز «کار سیاه» را که برای بعضی از کارگران منبع در آمدی بیش از مزد رسمی آنهاست .

اما این تصور که روابط کار و تفریح را تنها با مفاهیم متضاد می‌توان بیان کرد اکنون در حال عقب نشینی است . درکنگره جامعه‌شناسان در مارلی ، ژ . دوفنی متذکر شد که : «برای کارگر مفهوم اجتماعی بیش از پیش بر مفهوم شغلی پیروز می‌شود.» این آگاهی مانع از هرگونه بی‌تفاوتی در مقابل مسائل مربوط به استفاده از اوقات فراغت می‌شود . دومازدیه می‌نویسد : «عملاً انسانی کردن کار به واسطه تفریح از سازمان دادن به تفریح از طریق کار ، جدائی ناپذیر است .»

اگر بازی جدلی شباهت‌ها و تفاوت‌های فعالیت شغلی و فعالیت تفریحی را در نظر نگیریم امکان ندارد بتوانیم کشش کارگران را به سوی

ورزش توضیح دهیم .

يك ورزش مناسب برای کارگران حامل يك عنصر تفاوت با فعالیت های شغلی آنهاست ؛ تفاوتی که زیاد محسوس نیست اما برای آنها اساسی است . کدام تفاوت ؟

پاسخ به این سؤال را رفیقی از اعضای باشگاه جودوی من در يك بعد از ظهر او آخر ماه ژوئن بهمین داد . هوا گرم بود و هر دو خیس عرق بودیم ؛ او که در يك رستوران بزرگ آشپز بود ، پیش از شروع به تمرین هم بسیار عرق کرده بود . من از این که او از عرق ریختن دوباره اش شاد بود تعجب کردم ، او برای توضیح داد : « من از همین خوشم می آید . اگر بروم توی يك میدان قدم بزنم برای خوش گذرانیست . اینجا برای کار کردن می آیم . اما مثل شغل نیست ؛ اینجا با تمام وجود برای خودم کار می کنم . به این دلیل تمام مسأله عوض می شود . »

آزادی باز یافته ، همه چیز را تغییر می داد . همین مثال کافست که مارا از هر گونه ساده گرایی درباره مسائل مربوط به رفع خستگی باز دارد .

به هر حال جالب خواهد بود اگر در بررسی های آینده پرشنامه های دقیقی درباره نوع ورزشی که گروه های گوناگون کارگران طالب آنند تهیه شود .

در حال حاضر ما فقط می توانیم بگوئیم که تأثیر خوش ورزش بر اکثر کارگران به علت نیروی تعادل دهنده آن است . يك فعالیت مورد علاقه به انسان فرصت می دهد تا آزادی خود را تأیید کند

و این از رفع خستگی ارزش بیشتری دارد . ورزشکار بیشتر می آموزد که خستگی را نفی کند .

ورزش انسانی را که به واسطه شغلش به ماشین بسته شده است از « ناخویشی » رها می کند ، چون که او را در عملی ساده با هدف هائی روشن به کار می گیرد . دیگر انسان بازیچه نیست ، خود او بازی می کند .

همین که هیچ چیز از پیش معلوم نیست (خواه برای تماشاگر خواه برای بازیگر) به انسانی که به کارهای دقیقاً پیش بینی شده عادت کرده است امکان تغییر فضا می دهد .

ورزشکار در حال فعالیت ، زمان حال را که از آن همه و در عین حال زمان جهان است تجدید می کند . ترکیب زمان انفرادی و زمان جهانی ، این تنش حاد که به نقطه اوج و انفجار می رسد . تجدید حیات انسان است و یکی از بشارت های پنهانی که نمی گذارد صبر کارگران به تسلیم تبدیل شود .

ما هنوز تعریفی از ورزش به دست ندادیم . . . در معنای کنونی کلمه دو عنصر اهمیت بسزائی دارند :

۱ - خصلت توده ای بودن و اکثراً دسته جمعی بودن تظاهرات ورزشی .

۲ - قابل اندازه گیری بودن فعالیت های بدنی و در نتیجه امکان مواجهه آن ها با هم و با « رکورد » ها .

... حتی کسانی که «به منظور» کامل کردن چیزی ورزش می‌کنند و در جریان ورزش هم هنوز چنین ادعائی دارند، دریافته‌اند که ورزش فی‌نفسه يك هدف است. كودك به خاطر بازی، بازی می‌کند. انسان بالغ نیز همین‌طور، هر وقت که بتواند.

به اتکاء تعریفی که پیش از این تفریح کردیم از ورزش نیز این تعریف موقت را به‌دست می‌دهیم: «فعالیت تفریحی که عنصر اصلی آن تلاش جسمی است، و در عین حال بازی و کار است، به‌صورت مسابقه‌ای انجام می‌گیرد، قواعد و نهادهای خاص دارد و ممکن است تبدیل به يك فعالیت حرفه‌ای شود.»

مرتبط کردن ورزش با مفهوم پیشرفت، به اندازه نشان دادن آن چون تمایلی ارتجاعی به‌سوی شکل‌های وحشیانه‌ی فرهنگ، اشتباه‌آمیز است. ورزش به خودی خود نه «پیشرو» است و نه «مرتجع». به عنوان يك امر اجتماعی، ورزش هم از ساخته‌های انسان‌هایی است که به آن می‌پردازند و سازمانش می‌دهند و این انسان‌ها، به نوبه خود، به علت آن تغییر می‌یابند.

اکنون کاملاً بدیهی به‌نظر رسد که ورزش می‌تواند در خدمت هدف‌های سیاسی گمارده شود. موسولینی در ایتالیا و بیشتر از او هیتلر در آلمان از طریق نوعی «نظام‌گیری» پیش‌رس که بعضی از جامعه‌های ورزش امکانش را به وجود می‌آورند، سلطه‌ی خود را بر جوانان تحکیم کردند.

قصد ما مطالعه به خصوصی در باره این‌گونه جهت‌دانه‌ها نیست، بلکه می‌خواهیم جنبه‌هایی از

ورزش را نشان دهیم که قادرند از آن يك وسیله فرهنگی خوب یا بد بسازند.

به نظر ما ورزش به عنوان يك امر اجتماعی توده‌ای قادر است نفوذ فرهنگی با اهمیتی داشته باشد.

پیش از آنکه محتوای يك «فرهنگ ورزشی» را بررسی کنیم، خوب است این پرسش را مطرح سازیم: چه کسی می‌تواند به این فرهنگ دست یابد؟

ما اغلب در مطبوعات یا سخنرانیهای سیاسی به‌شعارهای با‌سمه‌ای از قبیل «بوته آزمایش اجتماعی» یا «ورزش، زبان بین‌المللی» و «با عقل سالم در بدن سالم» است بر می‌خوریم؛ این‌گونه حرف‌ها نشانه گرایش به سوی پنهان کردن واقعیت ورزش زیر نقاب اسطوره و ورزش‌دوستی است.

رابرت لیند با دقت تمام مراحل این روند ناخویشی را تشریح می‌کند: «از تمایز سودمندان میان فرهنگ (یا نهادها) و شخص شروع می‌کنیم و سپس با تغییر دادن نام‌محوس هسته اصلی موضوع، فرهنگ را چون چیزی جدا از اشخاص که از آن برخوردار می‌شوند تلقی می‌کنیم و بعد به سوی پذیرش فرهنگ چون ماهیتی مستقل از اشخاص می‌لغزیم...»

... نفوذ ورزش - نمایش، بیشتر ناشی از مقوله روانشناسی - جامعه‌شناسی روابط میان افراد است.

فعالان ورزش‌دوست بیشتر جوان هستند، قهرمانان خود را با تعصبی حقیقی می‌ستایند... باید پذیرفت که عده‌ای از مردم بیشترین توجه و

اعتماد بی‌حد و حصر خود را به قهرمانان زندگی روزمره خود تخصیص می‌دهند: تنها قهرمانانی که اعمالشان به نظر واقعی می‌رسند زیرا قابل دیدن و نظارتند.

یادآوری کنیم که در تابستان ۱۹۳۸، سال مونیخ، در لحظه‌ای که جنگ جهانی با نشانه‌های شنیع و انکارناپذیرش خود را اعلام می‌کرد، صفحه اول روزنامه‌ها به یک مسابقه دوچرخه‌سواری اختصاص داشت . . .

در اینجا با درخششی تقریباً تهدیدآمیز نقش «منصرف کردن افکار» به چشم می‌خورد که اغلب، در مراحل وخیم و تاریک به ورزش - و تمام بازیهای توده‌یی - محول می‌شود.

در طول روند اسطوره‌سازی که از قهرمان یک نیمه‌خدا می‌سازد، نوعی زاینده دائمی به وجود می‌آید. مردم هر روز وقایع هیجان‌انگیز بیشتر، و شکردهای بیشتر مطالبه می‌کنند و این امر خبرنگاران و وقایع‌نویسان متخصص را وادار می‌دارد که مدام اختراعاتی تازه‌ای در این زمینه بکنند. اینها هم به نوبه خود نیازهای جدید می‌آفرینند و قس علیهذا . . .

برای ورزشکار، اسطوره‌های امروزی، مجموعه‌ئی از علائم را تشکیل می‌دهند که به واسطه آنها می‌تواند دنیا را تعریف کند. در این علائم او به آن نیروهای روانی عینیت می‌بخشد که در زندگی شغلی و خانوادگی به حساب نمی‌آیند. در میان این نیروهای عمیق و بد شناخته شده انسانی که از فرهنگ رسمی به دور نگاه داشته شده است، بر اساس ارزش‌هایی که بتواند با اطمینان دریافتشان کند،

او کورمالان در جستجوی عناصر فرهنگ دیگری است.

. . . در میان علت‌های قهرمان‌پرستی که از هر جهت قابل قیاس با «بیماری ستارگان» است و فیلمسازان آگاه از سی سال پیش علیه آن می‌جنگند، پیش از همه اراده ساده کردن دیده می‌شود: واکنش دفاعی پس مانده فرهنگی که به ادبیات و هنر رسماً تثبیت شده پشت می‌کند و خود را با ولعی انتقام‌جویانه، از آنچه اربابان دست نیافتنی محکوم می‌کنند یا به آن بی‌لطفند، سیر می‌کند.

به اتکای تحقیقی که کرده‌ایم می‌توانیم تأکید کنیم که عنصر مسلط نفوذ ورزش بر ورزشکاران به شکل تغییر کم یا بیش عمیق قابلیت اجتماعی بودنشان بروز می‌کند.

این نفوذ متغیر و ارزش آن مشکوک است زیرا قهرمانان که می‌توانند رهبران بخشی از جوانان باشند اغلب به «ستارگانی» تبدیل می‌شوند که چند میلیون قیمت دارند.

اما امکان‌هایی که جامعه ورزشی به دست می‌دهد، بدبینی بسیار را توجیه نمی‌کند.

«اهمیت ورزش بعد از ورزش شروع می‌شود.» این جمله را یکی از شرکت‌کنندگان در بازیهای المپیک ۱۹۴۸، طی مصاحبه‌ای در کنار ورزشگاه ویمبلی به من گفت. او، به این ترتیب، متذکر می‌شد که فعالیتی که در همین حال «کار بازی شده و بازی کار شده» است در نفوذی که می‌تواند داشته باشد دارای عنصر غالب اجتماعی است.

ورزش را در واقع بیش از حد بزرگ یا کوچک می‌کنند. برای عده‌ای اکسیر اعظم و برای عده‌ای

دیگر نابودی محض است. همین افراط و تفریط ساده‌لوحانه خود نشان اشتیاق است.

کسانی که به طور طبیعی، مثل نفس کشیدن، به سوی ورزش آمده‌اند مشکل می‌توانند بپذیرند که اعمال ورزشی حاوی یک چنین بار عاطفی باشد. بررسی انتقادهائی که مخالفان ورزش بیان می‌کنند کار عبثی است؛ این‌گونه انتقادهای به طور کلی مستدل نیستند بلکه واکنش‌های ذهنی هستند. اما فقط پس از تحقیق کافی می‌توان ثابت کرد که بازیکنان ضداجتماعی و غیر اجتماعی اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دهند (ازتایجی که تاکنون به دست آورده‌ایم چنین بر می‌آید) و یقین خواهیم داشت که ورزش غریزه اجتماعی و آمادگی آگاهانه برای زندگی اجتماعی ورزشکاران را تقویت می‌کند. بی‌شک می‌توانیم انتظار داشته باشیم که یک ورزشکار حقیقی، هدفی به غایت اجتماعی برگزیند به این معنی که بکوشد تا عدالتی را که در زمین ورزش شناخته است به محل کارش منتقل سازد. اما برای ورزشکاران با شخصیت ضعیفتر، خطر کاملاً مشهود است: او از یک واقعیت اجتماعی که آزارش می‌دهد و به نظرش بیش از پیش بیدادگرانه، حقارت‌آمیز و ناشایست می‌رسد، رویگردان خواهد شد. در این صورت، فعالیت ورزش تبدیل به یک پناهگاه، به یک راه فرار می‌شود...

پس ورزش در عین حال وسیله مبارز با ناخویشتنی کارگر و وسیله پنهان کردن آن یعنی وخیم‌تر ساختن آن را به دست می‌دهد. ثنوبلوا، نیم قرن پیش گفته است: «من

با قاطعیت معتقدم که ورزش مطمئن‌ترین وسیله برای تولید یک نسل احمق ضرور است.»

مسلم است که ما با چنین حکم قاطعی موافق نیستیم، اما ناگزیریم بپذیریم که ورزش به صورتی که اغلب در پیش چشم ما به آن عمل می‌شود، در واقع دارای یک نیروی بزرگ تحمیلی است. لکن ورزش که در اصل بازی بود، به تدریج فاسد شد و به قول هونیرنیگا سازمان ورزشی نهادی است که به راستی حق «قویتر» را به رسمیت می‌شناسد.

می‌توانیم به سادگی چنین استدلال کنیم: از طرفی، به گفته هونیرنیگا، «ورزش مفهوم خود را به عنوان یک نقش اجتماعی لاینقطع گسترش داده و زمیندهای هر چه وسیعتر را دربر گرفته است؛» و از طرف دیگر این نقش نه تنها به سوی سترونی می‌رود بلکه فاسدکننده نیز می‌شود. سوداگری محیط به آن هم سرایت کرده است و در مقابل، ورزش نیز با تزریق نیرو و خشونت تازه این سوداگری را وخیم‌تر می‌کند.

سلطه مطلق مربی بر قهرمان موضوع یک‌رمان از ایوژیوست به نام «خط مستقیم»... (در این رمان) مربی به هدایت کردن کار شاگردش بسنده نمی‌کند. به او خوراک و پوشاک و منزل می‌دهد و سرانجام به جای او می‌اندیشد و احساس می‌کند... در این گونه موارد افراطی، کاملاً سزااست ورزش متهم شود که به قول دوگرف: «یک وسیله بسیار قوی برای کودکانه کردن ذهن» است.

اما هیچ چیز بیگانه‌تر از جوهر بازی با بزرگسالی نیست که مبتلا به کودکی ذهنی است...

درواقع چنین حالتی «کاریکاتور» کودکمی است و حتی نضی آن، زیرا هر کودک طبیعی مانند یک بالغ آینده ساخته و پرداخته شده است. به قول سارتر: «ما کودکی خود را مانند آینده‌مان زندگی می‌کنیم».

فعالیت ورزشی چنانچه به عنوان یک هدف فی‌نفسه در نظر گرفته شود نماینده یک انحراف کاملاً مشخص غریزه بازی است، و جوانان را برمی‌انگیزد که همه استعداد های دیگر خود را نادیده بگیرند و به بهره‌برداری از یک موهبت جسمی پیش‌ساز بپردازند؛ یعنی آینده و ماجرا را به نام نفع آنی، رد کنند.

مارسل موس در فصلی به نام «فنون بلوغ» یک تحول عمیق پرورشی را پایه ریخته است. او در این فصل نشان می‌دهد که بازی ورزشی باید در منطبق کردن نوجوانان با محیط فرهنگی‌شان نقش طراز اولی داشته باشد.

در چشم‌اندازی چنین گسترده، ورزش دیگر نه زائده بیمارگونه غریزه بازی خواهد بود و نه امری برای جبران کمبودهای انسان غربی که نه راه می‌رود، نه می‌دود، نه مبارزه می‌کند.

درواقع باید از خود پرسیم آیا بازی بسیار مهمتر و بسیار عمیق‌تر از روحیه جدی و ادا و اطوارهایی نیست که مسئولان جهتگیری کنونی ورزش وارد آن کرده‌اند؟

به هر حال نمی‌توان انکار کرد که بازی دارای فضیلت‌های ملایمت‌بخشی است که ببرد و مفهومشان بسیار بیشتر از تأثیرهای بهداشتی یا زیبایی‌تمرین‌های

بدنی هستند. تازه به نظر ما نقش فرهنگی بازی از این هم مهمتر است.

بحث بر سر این نیست که فرهنگ از بازی و یا بازی از فرهنگ به وجود آمده است؛ نه این و نه آن. ما به این مشاهده اکتفا می‌کنیم که بین رفتار فرهنگی و رفتار لهوی شباهتی آشکار وجود دارد.

در هر دو مورد، انسان، به طور کامل و با یک حرکت خود انگیخته، از ضرورت می‌گریزد. این خود انگیختگی به هر حال ممکن است حاصل تلاش‌های طولانی دقیق و در دناک باشد: دانشمندی

که با یک کشف یا یک اختراع، یک صبح که از خواب برمی‌خیزد یا در یک روز استراحت، به نوآوری می‌رسد؛ اکتشاف‌های زبانی یک شاعر (یا یک نویسنده واقعی) هم جز این نیستند.

پس در لحظات یکسان است که انسان‌ها (یا کودکان) به حالت آزادی، آمادگی و شوری می‌رسند که بازی و فرهنگ را ممکن می‌سازد.

نتیجه نمی‌گیریم که بازی همیشه فرهنگی است؛ بلکه بازی، به خصوص در کودکان، مانند یک امکان ما قبل فرهنگی به نظر می‌رسد.

... هیچ ورزشکاری تمرین‌های ورزشی را به عنوان بازی تلقی نمی‌کند. این تمرین‌ها «کار»ند: مجموعه‌ای از حرکات طبق نقشه، تدریجی و از سر صبر. اما پایان آن (سوی فعالیت حرفه‌ای‌ها) همیشه یک بازی است.

دربازی ورزشی، پس از جهش نخست که نیاز به شرکت کردن در یک فعالیت مسحورکننده است، در مرحله کارآموزی فنون رفتاری و بعد در جریان تمرین‌ها، جدی بودن اجتناب‌ناپذیر

است . اما این مرحله‌ای گذراست . پس از آن ، بازی از نو پیدا می‌شود . دوره‌ی روابط میان بازی و کار را ، بنابراین ، می‌توان چنین خلاصه کرد : از کار به بازی ، از بازی به کار . تا بی‌نهایت .

باید بپذیریم که بازی ورزشی که در ذات نامش یک فعالیت آزادپیشخ است ، ممکن است ناگهان یا به تدریج آلود و تقلبی شود تا جایی که نشانه‌های اصلی رفتاری «ناخویشتن» ساز را ارائه دهد .

ورزشکاری که می‌پذیرد مانند فلز باشد که آهنگر برسدن می‌گذارد ، در معرض این خطر است که هویت واقعی خود را نیز به دست یک مربی بی‌پروا بسپارد .

ورزش هنگامی که از مسیر بازی خارج شد ، خصالت بیمارگونه‌ای می‌گیرد . اما به خصوص در مورد قهرمان است که تغییر شکل بیش از همه «ناخویشتن» ساز فعالیت ورزشی به چشم می‌خورد . اکثر شخصیت‌هایی که در این زمینه مورد سؤال قرار گرفته‌اند ، حرفه‌ای شدن را عامل اصل این تغییر شکل می‌دانند .

ما معتقدیم که به طور دقیق و عینی در خدمت این یا آن رهبر ورزشی قرار گرفتن و خیم‌تراز این است که انسان خود را به طور مبهم در خدمت ورزش احساس کند .

امروزه دیگر جوانانی که فقط به ذوق بازی

قدم به باشگاهها یا زمین‌های ورزشی می‌گذارند بسیار نادرند . در وهله‌ی اول نیاز به شهرت جانمایه‌ی رؤیا و تخیلات پنهانی آنهاست . البته این را هم قبول دارند که مانند بعضی از قهرمانان ، صاحب ویلا و ماشین‌های بزرگ بودن هم مطبوع است .

متذکر شویم که قصد ما اعلام جرم علیه حرفه‌ای بودن نیست . من گمان نمی‌کنم که ممکن یا حتی خوشایند باشد که ورزشکاران درخشان را مانع شویم تا از استعداد خود در لحظه‌ای از دوران فعالیتشان بهره‌ور شوند . هانری دگر اژمی گفت : «با کیفیت یکسان ، پسر روچیلد آماتور باقی می‌ماند و پسر دربان خانه‌ی من حرفه‌ای می‌شود» . او در این گفته ، مسأله‌ی خشم‌آور نابرابریهای اجتماعی را نشان می‌داد که حتی در برابری ظاهری‌ای که در ورزش برقرار می‌شود ، همچنان باقی می‌ماند . از نظر ما حرفه‌ای بودن به این دلیل تأسف‌آور است که تعداد بسیاری از ورزشکاران را در حالت بندگی در برابر مربیان و انتخاب‌کنندگان قرار می‌دهد .

در چنین شرائطی ورزش نه تنها «کودکی ذهنی» را تشدید می‌کند بلکه باعث نوعی «حیوانیت» تنگ‌نظرانه می‌شود : نوجوانی که عادت کند او را مانند یک اسب مسابقه برانداز کنند ، بکشند ، اندازه بگیرند ، تمام حرکاتش را زیر نظر داشته باشند ، برای اینکه بتواند پس از تمرین هویت خود را باز یابد دارای شخصیت قوی و قدرت تحلیلی باشد که به هر حال در میان همه‌ی افراد از هر گروه و هر سن و سال ، کمیاب است و در میان جوانان ورزشکار استثنائی .